

گفت گو بر مبنای توجه به اهداف دین راهی به سوی تقریب

□ گفت گو بر مبنای توجه به اهداف دین راهی به سوی تقریب

دکتر مصطفی محقق داماد

بسم الله الرحمن الرحيم

اندیشه گفت وگو تمدنها که به پیشنهاد رئیس جمهور محترم ایران و رئیس سازمان کنفرانس اسلامی در دستور کار سازمان ملل متحد قرار گرفته، در پاسخ به یکی از ژرفترین معضلات کنونی جهان پدید آمده است. به نظر اینجانب گفت وگو بر مبنای اهتمام به اهداف دین می تواند محور اصلی و اساسی تقریب میان ادیان باشد و من در این گفتار می خواهم در این زمینه به اختصار توضیح دهم.

در فاصله قرنهای چهاردهم و هفدهم، نظام فئودالیت و قیادت کلیسادر مغرب زمین شکست گرفت، و در نتیجه کوششهای خستگی ناپذیر کسانی مانند ریشلیو ولویی چهاردهم در فرانسه و گوستاو ادلف در سوئد و پادشاهان سلسله تو در در انگلستان و پتر کبیر در روسیه، نظامی نوین بر پایه دولتهای مقتدر تک ملیتی تاسیس شد. اما از آنجا که قدرت، چه شخصی و چه عمومی، همواره ذاتاً گسترش خواه است، آن نظام

عاقبت به امپراتوری طلبی و ایجاد امپراتوریها انجامید. کشورهایی مانند بریتانیا و فرانسه و اسپانیا و اتریش و عثمانی سرزمینهایی پهناور را در سراسر جهان زیر سلطه خود در آوردند و قدرت و نفوذ خود را تا دورترین نقاط گیتی گسترش دادند. اما طبعاً این توسعه طلبی به گسترش سرزمین محدود نشد، و امپریالیسم ارضی به امپریالیسم فرهنگی و دینی و سیاسی و اجتماعی منجر شد. فرهنگهای کوچک و بزرگی که هر يك در گذشته در میان مردم خودشان اقتدار و اعتبار یافته بودند، به درجات مختلف در برابر سلطه فرهنگی کشور گشایان جدید سرفروید آوردند. این تسلیم گاهی ظاهری و تعبیدی بود و گاهی رفته رفته شیوه‌های جدیدی را جانشین بعضی از رسوم و عادات کهن کرد. ولی به هر حال، نه فاتحان واقعاً می‌خواستند تمدنی عیناً مانند تمدن خودشان در سایر نقاط عالم به وجود آورند و در آینده با رقیبانی از جنس خود روبرو شوند، و نه اقوام و ملل مقهور حاضر بودند یا می‌توانستند به آسانی از راه و روش نیاکانی دست بردارند.

پس از پایان جنگ جهانی اول در سال 1918، این فصل در تاریخ جهان کم کم بسته شد، دولتهای فاتح، یعنی بریتانیا و فرانسه، نخست دو امپراتوری بزرگ اتریش - هنگری و عثمانی را قطعه قطعه کردند و مستعمرات آلمان را از دستش بیرون آوردند، ولی پس از جنگ جهانی دوم خود نیز خواهی نخواهی به همان سرنوشت تسلیم شدند. بریتانیا بیشتر خردمندی نشان داد و آسانتر هند را رها کرد، اما فرانسه خواست به این سیرقهری گردن نهد تا سرانجام در دهه 1960 و بعد از جنگی ناحق و خونین به ناچار از الجزایر دست برداشت. به هر تقدیر، حاصل این نخستین دوره استعمار زدایی ظهور کشورهای نوینیاد در جامعه جهانی بود که یکی پس از دیگری به عضویت سازمان ملل متحد درآمدند و در آنجا به تریبونی آزاد دست یافتند تا به طرح ادعاهای تاریخی و فرهنگی جدید پردازند. اما هنوز اتحاد جماهیر شوروی باقی بود که رسماً از شما کثیری از واحدهای ارضی و سیاسی داخلی در اروپا و آسیا تشکیل می‌شد، اما عملاً و واقعاً کشورهای اروپای شرقی را نیز تحت سلطه داشت. بخش وسیعی از پهنه عالم به دو قطب دنیای سرمایه داری و جهان کمونیسم تقسیم شد، و هر يك از این دو برای اعمال قیادت بر بخش دیگری که اصطلاحاً جهان سوم نام گرفت، به رقابت و معارضة و حتی پیکارهای مسلحانه پرداختند که نمونه آن مداخله خونین شوروی در مجارستان و چکوسلواکی و جنگهای کره و ویتنام بود. در این دوره به راستی گفت و گویی میان دو قطب وجود نداشت، و آنچه بودپیکار و پرخاش بود، و کشورهای جهان سوم نیز اگر یکسره طرفدار یکی از طرفین نمی‌شدند، باری می‌کوشیدند از این نمد کلاهی برای خود تدارک ببینند و حتی الامکان با حفظ توازن و تامین منافع خویش، از بلعیده شدن بهره‌یزند.

اما از او آخر دهه 1970، و پس از خیزش های اسلام خواهی در گوشه و کنار جهان، وضع ناگهان دگرگون شد. تا آن زمان، مبارزات ضد استعماری ملتهای ستمدیده همه جا با توسل به مدرنیسم و اندیشه تجدد صورت گرفته بود. حتی در هند، گاندی و همزمان او از سنت، استفاده ابزاری کرده بودند، و میخواستند با تکیه بر آن در وهله اول بریتانیا را از سرزمین خود بیرون کنند و در وهله بعد در طریق تجدد گام بردارند. خیزش های اسلامی ایران به عکس میخواستند به بنیادهای سنتی و اصالت اولیه بازگردند، و شاید برای نخستین بار مسأله فرهنگ را محور مبارزه قرار دادند. با سقوط رژیم مارکسیستی در دژ اصلی آن، اتحاد جماهیر شوروی، و کشورهای اروپای شرقی، و سرخوردگیهایی که در سراسر جهان از کمونیسم پدید آمده، به ناگاه خلا ایدئولوژیک عظیمی در عرصه اندیشه و آرمان باز شد. و ایدئولوژی اسلام توانست به آسانی وارد میدان شود و آن خلا را برای بسیاری از ستمدیدگان دنیا پر کند.

این وضع عده ای از متفکران غربی را به فکر چاره انداخت و در این راستا از یک سو خواستند باز تصادم دیرین «هلال و صلیب» را زنده کنند. همان طور که در سده یازدهم میلادی جمعی از مسیحیان به انگیزه مخلوطی از تعصب دینی و منافع تجاری آغازگر جنگهای صلیبی با مسلمین شده بودند، این بار نیز این گونه متفکران در آینه خیال پیکاری عظیم میان جهان غربی و عمدتاً مسیحی و عالم اسلام مجسم می کردند و مآلاً بر خورد این دو بایکدیگر را اجتناب نا پذیر می پنداشتند. و از سوی دیگر اختلافات درون دینی و بین فرقه ای مسلمانان را تشدید نمایند. متأسفانه در این پندار دو نکته مهم از نظر پنهان مانده است: اولاً کوچکترین شباهتی بین جهان قرن بیستم و بیست و یکم با دنیای قرون وسطی در فاصله سده های یازدهم و سیزدهم، یعنی زمان جنگهای صلیبی، وجود ندارد؛ ثانیاً گرفتاریها و ابتلاات امروز مانند تقریباً هر چیز دیگری جهانی است. پیشرفت علوم و فنون و تکنولوژی در هزار سال اخیر به گونه ای بوده که دیگر نمی توان آن را تغییری کمّی دانست و باید از تغییر کیفیت سخن گفت. نظیر این دگرگونیها در اذهان و اندیشه ها نیز وجود داشته است. ارتباطات به درجه ای رسیده که پس لرزه های هر رویداد مهمی در هر گوشه دنیا در سراسر دنیا احساس می شود. جنگ افزارهای نوین حد و مرز نمی شناسند، و اشتباهات رهبران سیاسی جهان می تواند عالم را به کام مرگ و نابودی بیندازد.

به همین نسبت، چنان که اشاره کردیم، درد و رنج بشری نیز عالمگیر شده است. بخشهای وسیعی از مردم دنیا از صلح و آرامش محرومند. همسایه‌ها به چشم بیم و سوء ظن به یکدیگر می‌نگرند. مردان و زنان با یکدیگر بیگانه شده‌اند.

کودکان از بی غذایی و بی دوايي می‌میرند. فقر و گرسنگی مجال زندگی انسانی و آبرومندانه را از بسیاری از جهانیان سلب کرده است. در بسیاری از نقاط، عدالت قضایی و اجتماعی به صورت سراب در آمده است. کینه و خشونت بیداد می‌کند. جنگهای دینی و مذهبی و قومی در مناطقی مانند افغانستان و بوسنی و الجزایر و ترکیه روزانه قربانی می‌گیرد در بسیاری از کشورها خود سري و خودکامگی و هرج و مرج دمار از روزگار خلق بر آورده است.

در چنین شرایطی، سخن از تصادم مذاهب و اختلاف و نفی امکان رابطه و مفاهمه میان آنها دیوانگی است. اگر چنین تصادمی پیش آید، هیچ کس در پیشرفته ترین و آرامترین نواحی غرب از آثار شوم و ویرانگر آن برکنار نخواهد ماند. گفت وگو و تقریب بین مذاهب و حتی میان ادیان الهی دیگر امروز از زمره تجملات نیست؛ ضرورتی حیاتی است. از 1950 به بعد، دو بلوک شرق و غرب کوشیدند با تهدید به توسل به سلاحهای هسته‌ای یکدیگر را از تجاوز بازدارند و، به اصطلاح، نوعی توازن وحشت برقرار سازند. ولی اکنون معادله تغییر کرده است. اختلاف بین دو ابر قدرت نیست که با خویشتنداری از تبدیل آن به يك جنگ جهانی جلوگیری کنند. اختلاف بین فرهنگهای متعدد و متنوعی است که همه می‌خواهند در عرصه جهانی به جایگاه شایسته‌ای که حقاً از آن خود می‌دانند، دست یابند. از طرف دیگر، همه با خطرهای مواجهند که اگر بالانفاق برای دفع آنها مجهز نشوند و حسن نیت به خرج ندهند و باهم به گفت وگو ننشینند، همه رانابود خواهند کرد. نمونه بارز چنین خطرها، تخریب و انهدام محیط زیست است که اگر راهی برای جلوگیری از آن اندیشیده نشود، غنی و فقیر نمی‌شناسد و همه را به بدبختی و بیماری و مرگ سوق خواهد داد.

اما گفت وگو و تقریب میان مذاهب و ادیان فقط راه روش است و خود به تنهایی بدون پایه و اساس

استوار نمی‌تواند مشکلات را برطرف کند.

این مبنا چه می‌تواند باشد؟ مبنای تقریب فقط ممکن است حس مسؤولیت و ارزشهای اساسی و مشترکی باشد که هدف دین اسلام است و در همه ادیان بزرگ عالم یافت می‌شود و می‌توان از آن به عنوان اخلاق جهانی استفاده کرد.

به نظر اینجانب مبنای اساسی و استوار بسنده نکردن به احکام دین و به جای آن اهتمام به اهداف دین است. اهداف دین غایات دین است و احکام دین مقدمات رسیدن به آن غایات. پس باید همواره مقدمات دارای کیفیتی باشند که به اهداف منتهی گردند نه جز آن. حال ببینیم اهداف دین چیست؟

هدف دین احمدی احیاء ارزشهای انسانی است که به صراحت در گفته رسول اله (ص) آمده است: انما بعث لاتمم مکارم الاخلاق.

باید آنچه را در اعلامیه جهانی حقوق بشر به عنوان حق هر انسانی از آن یاد شده است، بر شالوده مشترکات دینی و اخلاقی و فرهنگی با اهل سایر ادیان و فرهنگها تعمیق و تحکیم کنیم. اخلاق جهانی بر این چهار رکن استوار است:

1 – فرهنگ همبستگی و عدالت اجتماعی و اقتصادی.

2 – فرهنگ عدم خشونت و احترام به هر شکلی از حیات.

تعهد به این ارکان، نه به معنای این است که آزادی را با بی‌بند و باری اشتباه گرفته‌ایم، نه به معنای این که به علت کثرت گرایی به حقیقت بی‌اعتنا شده‌ایم.

قرآن کریم که از نظر ما مسلمانان عالیت‌ترین منبع تعلیم اخلاقی است، نه تنها بر همه این اصول می‌گذارد، بلکه در بسیار از موارد به مراتب فراتر می‌رود.

قرآن آزاد کننده انسان از زنجیر ستم‌های پوچ و قدرتمداریهای مذهبی و سیاسی و اقتصادی و قبیله پرستی و نژاد پرستی و بردگی و هر چیز دیگری است که مانع از رسیدن آدمی به سرمنزل مقصود شود - و این منزل و مقصد همان است که در سوره نجم (آیه 42) وعده داده شده است: Pوَأَنَّهُ الْإِلَهِ رَبُّكَ الْغُفَّارُ.0 همه حقوق بنیادی آدمی در قرآن تایید و تحکیم شده است. در مورد حق حیات می‌فرماید: P...وَنِيْزَ. ([1])0...قَحْلًا بِإِلَهِ الْإِلَهِمَّ رَحِيْمًا الْإِسْفَ الْذُّوَالُتُّفَ تَلَاو...P قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا...0 ([2]).

در قرآن مجید اصول اخلاقی به طور پراکنده مکرر آمده ولی در دو ([3]). مورد به صورت دسته بندی شده دیده می‌شود. می‌توان گفت پیشنهاد اسلام برای اخلاق جهانی همین اصول است. جالب است که در یکی از آن دو مورد، اصول مزبور، «اصول حکمت» و در مورد دیگر، «راه راست» خداوند معرفی شده است.

مکتب حقوق طبیعی بر همین مبنای اخلاق فطری استوار است و ادیان بزرگ الهی با طرح و احیاء اصول و ارزشهای اخلاقی می‌توانند موجبات تفاهم و هم‌سخنی تمدنها را فراهم و از این رهگذر از سوئی خدمت بزرگی به صلح و آرامش جهانی بنمایند و از سوی دیگر مهار کننده سرکشی و طغیان قدرت گردند.

اسلام يك دين الهی - اجتماعي است، و با توجه به بعد اخير (اجتماعي بودن) بعد دیگری بر آن افزوده می‌شود که آن نظام مدیریتی است. رسالت اجتهاد آن است که بتواند این ابعاد سه‌گانه را در کنار یکدیگر هدایت نماید.

اجتهاد قوه فعاله‌ای است که می‌تواند تکالیف دینی را در ارتباط با افراد و جامعه و نظام حاکم و مدیریت جامعه به منظور تحقق یافتن غایات و اهداف دین تبیین نماید و بگوید انتظار اسلام از این سه واحد چیست. چه فردی را می‌پذیرد تا بتوان به او گفت: فرد مسلمان. چه جامعه‌ای را می‌پذیرد تا بتوان به او گفت: جامعه مسلمان، چه مدیریت اجتماعی، سیاسی، تربیتی، قضائی و اقتصادی را می‌پذیرد که بتوان گفت: نظام اسلامی.

اسلام نظامی را می‌پذیرد که عامل بالعدل باشد: ان تحكموا بالعدل.

و جامعه‌ای را می‌پذیرد که قائم بالقسط باشد، ليقوم الناس بالقسط. جامعه‌ای سربلند و سرافراز باشد، و العزة و لرسوله وللمؤمنين. متحد و یکپارچه باشد بعضهم اولیاء بعض. افراد نسبت به خوبی‌ها بر یکدیگر تسابق بجویند فاستبقوا الخیرات.

وافرادي را مي‌پذيرد که داراي جهان بيني صحيح و مؤمن و نیکو کار باشند.

الذين آمنوا و عملوا الصالحات.

اجتهاد اگر از مسائل حيات انسان معاصر خویش غافل باشد، فلسفه اصلي خود را نفي کرده است، زیرا فلسفه اصلي اجتهاد، تعيين مسير حوادث واقعه از دیدگاه دين است. حوادث واقعه، يعني مسائل گوناگون انسان معاصر. از مسائل زندگي انسان گذشته هر چه در زندگي انسان معاصر حضور دارد، مسئله اصلي اجتهاد نیست، زیرا آنها به تجربه در آمده است. مسئله اصلي اجتهاد بخش متحول زندگي است نه بخش ثابت آن. و در اين بخش متحول است که دين بايد حضور پاسخگو و هدايت کننده خویش را نشان بدهد و اجتهاد در واقع سخنگوي دين است.

پس اجتهاد بايد به دو امر مهم توجه تام داشته باشد:

1 - اين که احکام استنباطي بايد همه در جهت تحقق اهداف دين يعني تحقق مکارم اخلاق و قيام به قسط و ساير اهداف ذکر شده باشند و نه تنها معارض با آن و از بين برنده زمينه هاي آن نباشند، بلکه به عکس زمينه ساز تحقق آن اهداف اصلي باشند.

2 - اين که هر حکمي که براي تحقق آن اهداف لازم است و در مورد موضوعات مختلف تاکنون استنباط و

عرضه نشده است، استنباط و عرضه کند. و از اینجا است که شماره آیات الاحکام و اخبار الاحکام بسیار تفاوت می‌کند.

ملاحظه می‌فرماید. در اجتهاد رائج چه بسا آیات تلاوت شده در گفتار من، آیات مربوط به عدل، عزت، وحدت، تسابق به خیر و... جزء آیات الاحکام شمرده نشوند، و اخبار وارده در این گونه مسائل صرفاً، به جنبه اخلاقی حمل گردند، ولی به نظر اینجانب اصول اخلاقی، هدف دین و می‌توان گفت اصول پیش فقهی است، و همواره در استنباط احکام شریعت لازم الرعایه است. یا رعایت اصول مزبور می‌توان به امور مشترك و مایه تقریب دست یافت. و از فتاوی موجب نزاع که به حکم قرآن نتیجه ضروری و منطقی آن ایجاد فشل و گسیختگی اجتماعی و فرهنگی است، اجتناب نمود.

باید همه احساس کنند که اعضای يك پیکرند و بهروزی و سعادتشان به یکدیگر و به نعمات خدادادی در روی زمین و ابسته است. باید هر چه به خود روانداریم به دیگران نیز روانداریم. مروّت را پیشه کنیم و از خشونت بپرهیزیم و به آرامش و صلح احترام بگذاریم. در تحقق عدالت اجتماعی و اقتصادی تلاش کنیم، حق گوئی و شفقت و انصاف راد رهمه حال شعار اسلامی خود قرار دهیم، چون به حقیقت قصوی و منجی لا یزال ایمان داریم و اجازه ندهیم تفاوت سنّت‌ها و فرهنگ‌ها به اختلاف مذهبی تبدیل گردد و به نام خدا و رسول به نزاع و تشاجر بایکدیگر پردازیم و روز به روز به نام احکام شریعت از اهداف شریعت دورتر گردیم.

(([1]). سوره اسراء آیه 23.

(([2]). سوره مائده آیه 32.

(([3]). سوره مائده آیات 150 - 153 و سوره اسراء آیات 22 - 39.

